**باسمه تعالی**

[ادامه مسأله 9 1](#_Toc31487691)

[مسأله 10: عدم جواز دفن مسلم در مقبره کفّار و بالعکس 3](#_Toc31487692)

[مسأله 11: عدم جواز دفن مسلم در مزبله و بالوعه 4](#_Toc31487693)

[مسأله 12: عدم جواز دفن در مکان مغصوب، موقوفه برای غیر دفن، قبر میّت دیگر 4](#_Toc31487694)

**موضوع**: احکام اموات/دفن میّت/ مسائل

بسم الله الرّحمن الرّحیم 04/11/1395 – چهارشنبه – ج 92

### ادامه مسأله 9

أحوط إجراء حکم مسلم در مورد ولد زنای از طرفین است. البته اگر هر دو کافر باشند، ولد ملحق به أبوین می­شود و دفن او واجب نیست؛ حدّ أقل باید یکی از أبوین او، مسلمان باشند.

این مسأله، دو فرض دارد؛ فرض أوّل، اینکه زنا از دو طرف باشد؛ فرض دوم، اینکه زنا از یک طرف باشد؛ و از طرف دیگر، زنا نباشد؛ مثلاً زن می­داند که شوهر دارد، ولی مرد فکر می­کند که آن زن، خلیّه است؛ و او را صیغه می­کند؛ که از ناحیه مرد، وطی به شبهه است؛ و از ناحیه زن، زنا است. در وطی به شبهه، فرزند ملحق به پدرش است؛ و در اینجا هم پدر این فرزند، مسلمان است. و از ناحیه کسی که وطی به شبهه است، إلحاق تمام است.

در فرض دوم، فرمایش مرحوم سیّد تمام است. بحث در فرض اول است که زنای از طرفین است؛ که بحث این است که آیا ولد الزنای از دو طرف، حکم مسلم را دارد؛ یا حکم مسلم را ندارد. عرض کردیم در بعض احکام، حکم ولد این مسلم را دارد؛ مثل مسائل زواج و محرمیّت. و نسبت به بعض احکام، هم قطعاً حکم أبوین را ندارد؛ مثل باب ارث که منصوص است.

و در یک احکام دیگری، محل کلام است. از جمله­ی آن احکام، همین مسأله محل کلام است. که آیا احکام دفن، بر این ولد جاری است؛ یا جاری نیست؟ آیا حکم می­شود به اینکه مسلم است؛ اگر گفتیم تبعاً حکم به اسلامش می­شود؛ باید او را مثل مسلم تجهیز کرد. و اگر گفتیم که ولد مسلم از زنا، حکم مسلم را ندارد؛ که همین را به مشهور نسبت داده­اند که آنها گفته­اند حکم پدرش را ندارد؛ و این حکم هم مثل توارث است. از توارث به اینجا، تعدّی کرده­اند.

ادّعای شهرت، بلکه ادّعای اجماع شده است که ولد الزنا، حکم زانی را که اسلام تبعی باشد، ندارد. می­گویند اینکه خداوند متعال در آیه إرث، فرموده که ارث مال ولد شماست؛ و روایات هم فرموده که ولد الزنا ارث نمی­برد؛ معلوم می­شود که متولد از زنا، ولد نیست. مرحوم سیّد در این استظهار، گیر داشته است؛ و فتوی نداده است. فرموده أحوط این است که در این حکم، او را ولد مسلم حساب کنیم.

در مقابل مرحوم خوئی[[1]](#footnote-1) فرموده أظهر همین است. چون حکم روی عنوان ولد المسلم آمده است؛ و بلا اشکال این، ولد مسلم است؛ پس احکام اسلام را دارد. فرموده در اینجا، تبعیّت، أظهر است؛ نه أحوط. و در تعلیقه، أحوط مرحوم سیّد را تغییر داده است؛ و فرموده بل الأظهر.

مرحوم خوئی می­فرماید موضوع محرمیّت و طهارت و تبعیّت در احکام، ولد المسلم است؛ و عرفاً این هم ولد مسلم است؛ و اینکه در باب ارث فرموده ارث نمی­برد؛ تعبّد خاص است. که به همان موردش، اقتصار می­کنیم. و می­گوئیم ولد الزنای مسلم، همه احکام ولد المسلم را دارد؛ إلّا الإرث. یک منبّهی را هم برای این حرفش می­آورد فرموده اینکه در مسأله محرمیّت کسی نگفته است که محرم نیست؛ دلیل بر این است که این بچه اوست.

گیری که راجع به فرمایش مرحوم خوئی داریم، این است که مرحوم خوئی، اسلام تبعی را قبول ندارد. در سابق که بحث می­کردیم، ایشان می­گفت که بچه­های مسلمانها، مسلمان نیستند، ولی پاک هستند؛ بعد اگر خودش در حال تمییز، شهادت را گفت؛ از زمانی که شهادت را می­دهد؛ مسلم می­شود. ایشان یا التفاتی به روایت حفص که فرموده «اسلامه، اسلام لولده الصغار»،[[2]](#footnote-2) پیدا نکرده است؛ یا آن روایت را قبول نکرده است. فرموده اینها حکم را دارند نه موضوع را؛ یعنی حم به طهارتشان می­شود؛ ولی مسلمان نیستند. مشکل ما با ایشان این است که اگر شما روایت حفص را قبول ندارید؛ و می­گوئید طهارت را از سیره به دست می­آورند، و حکم به اسلام نمی­شود. اشکال این است که سیره در ولد الزنا، راه ندارد؛ چون ولد الزنا خیلی زیاد نیست. لذا باید در هر جا ببیند که اگر دلیل دارد، آن حکم را بپذیرد؛ و اگر دلیل ندارد، نمی­تواند حکم را بپذیرد.

البته ما که روایت حفص را قبول داریم؛ این فرمایش مرحوم خوئی را قبول داریم. ولی ایشان که روایت حفص را قبول ندارد؛ و از طرفی خیلی از علماء می­گویند که دفنش واجب نیست؛ باید دلیل بیاورد که ولد الزنا، واجب الدفن است. لذا بهتر این بود که ایشان، أحوط مرحوم سیّد را تغییر نمی­داد. ارتکازش درست عمل کرده است که فرموده ولد المسلم مسلمٌ، ولی از آن مبنای قبلش، غفلت کرده است.

### مسأله 10: عدم جواز دفن مسلم در مقبره کفّار و بالعکس

مسألة 10: لا يجوز دفن المسلم في مقبرة الكفار‌ كما لا يجوز العكس أيضا نعم إذا اشتبه المسلم و الكافر يجوز‌ دفنهما في مقبرة المسلمين و إذا دفن أحدهما في مقبرة الآخرين يجوز النبش أما الكافر فلعدم الحرمة له و أما المسلم فلأن مقتضى احترامه عدم كونه مع الكفار‌.[[3]](#footnote-3)

دفن مسلمان در مقبره کفّار، جایز نیست. ادّعای اجماع و لا خلاف شده است؛ و جای بحث ندارد؛ مفروغٌ عنه است. وجهش هم این است که بی احترامی است. قبر کردن مسلم در کنار کافر، که منشأ عذاب است؛ یک نوع بی احترامی به مسلم است. الآن در میان متشرّعه کسی فوت بکند، و او را به قبرستان یهودی ببرند؛ خلاف احترام است؛ و از طرفی هم روایت داریم که «حرمة المسلم میّتاً، کحرمته حیّاً».

و لکن داستان احترام و هتک، امور واقعی نیستند؛ بلکه امور اعتباری هستند. ممکن است در بعض أمکنه بر اثر بعض جهات، اینها فرق بکند. در یک منطقه­ای اگر کسی با یک لباسی را بپوشد، و در جلوی شخصی ظاهر شود، بی احترامی باشد؛ ولی در منطقه دیگر، بی احترامی نباشد. الآن در بعض مناطق دنیا که مسلمانها با کفّار ارتباط دارند؛ نه مسلمین، مسلمان درست حسابی هستند؛ و نه کفّار، کافر حسابی است. ما این مشکله را در ذهنمان داریم که در اینجور مناطقی، اگر میّت مسلمان را در قبرستان کفّار دفن نکنند؛ و بخواهند او را به جای دیگر منتقل کنند، ضرری است؛ و لا ضرر آن را بر می­دارد. البته ما جلوتر می­گوئیم حتی در جائی که مقبره­ای هست، که در شرق آن مسلمانها را دفن می­کنند؛ و در غرب آن، کفّار را دفن می­کنند؛ دفن کردن مسلمان در قسمت قبرستان مسلمانها، اگر هتک باشد، ولی هتکش کمتر است. بلکه اگر قبرستانی باشد، که بین کفّار و مسلمین، تفکیکی وجود ندارد، و جای مستقلی برای کفّار و مسلمان نیست؛ در این جور موارد، عرف مردم مسلمین که در آنجا زندگی می­کنند؛ دفن کردن در آن قبرستان را بی احترامی نمی­دانند. مغزشان این جور عمل می­کند که همه أبناء البشر، مساوی هستند. قضیّه احترام و بی أدبی، از امور اعتباری است؛ که یختلف باختلاف معتبرین.

مرحوم سیّد در ادامه فرموده همانطور که دفن کردن کافر در قبرستان مسلمین هم جایز نیست. دفن کافر واجب نیست، حال اگر می­خواهید او را دفن بکنید، در مقبر مسلمین دفن نکنید. این هم به همین ملاک که کافر را همسایه مسلم کردن، هتک به مسلمینی است که در آنجا دفن شده­اند.

بله در صورتی که چند نفر میّت، وجود داشته باشد که بدانیم بعضی از آنها مسلمان، و بعض دیگر کافر هستند؛ ولی نتوانیم مسلمان را از کافر تشخیص بدهیم؛ می­توانیم همه آنها را در مقبره مسلمین دفن کنیم. اینجا ضمیمه کردن کفار، مشکلی ندارد. چون ضمّ، بخاطر مراعات حال مسلم است؛ برای اینکه همه مسلمین را در قبرستان مسلمین دفن بکنیم، (از جهت یقین به دفن همه مسلمین) اینجا هتک صدق نمی­کند.

مرحوم سیّد در ادامه فرموده اگر مسلمان را در قبرستان کفّار دفن کنیم؛ یا کافر را در قبرستان مسلمین دفن بکنیم؛ نبش کردن قبر برای انتقال، جایز است. اما نسبت به انتقال مسلمان، چون دلیل حرمت نبش، هتک است؛ و در اینجا برای انتقال به مقبره مسلمین، کمال احترام به مدفون است. اما نبش کافر، نیاز به دلیل ندارد؛ چون حرمتی ندارد.

### مسأله 11: عدم جواز دفن مسلم در مزبله و بالوعه

مسألة 11: لا يجوز دفن المسلم في مثل المزبلة و البالوعة- و نحوهما‌ مما هو هتك لحرمته.

‌این مسأله، بحثی ندارد.

### مسأله 12: عدم جواز دفن در مکان مغصوب، موقوفه برای غیر دفن، قبر میّت دیگر

مسألة 12: لا يجوز الدفن في المكان المغصوب‌ و كذا في الأراضي الموقوفة لغير الدفن فلا يجوز الدفن في المساجد و المدارس و نحوهما كما لا يجوز الدفن في قبر الغير قبل اندراسه و ميته‌.

دفن کردن در مکان مغصوب، و همچنین در زمین­هائی که برای غیر دفن، وقف شده­اند، جایز نیست. عدم جواز دفن در مکان غصبی، واضح است. اما عدم جواز دفن در زمین­های وقفی، به این جهت است که دلیل داریم. «الوقوف علی حسب ما یقفها اهلها»،[[4]](#footnote-4) و این هم از مسلّمات است. مرحوم سیّد از این بیان، نتیجه گرفته که دفن کردن در مساجد و مدارس، و امثال این دو جایز نیست.

وقف چند قسم است؛ که سه نوع آن، رایج است. نوع أوّل: وقف تحریری، که می­گویند مساجد وقف تحریری است؛ آن را ملک کسی نمی­کنند. مال هیچ عنوانی حتّی مسلمانها نیست، فقط مال خدا می­شود. نوع دوم: وقف تملیکی است؛ که تملیکی هم دو نوع دارد؛ تملیک به عنوان و تملیک به جهت. مثلاً وقف به أولاد ذکور نسلاً بعد نسلٍ. که أولاد در هر نسلی، مالک می­شوند. وقف در جهت مثل وقف در جهت فقراء؛ وقف برای اینکه صرف فقراء بشود؛ که می­گویند فقراء، مصرف هستند نه مالک.

در جائی که وقف بر عنوان، یا تملیک به جهت است؛ ملک عنوان با ملک شخص فرقی نمی­کند. در اینجا بحثی نداریم همانطور که نمی­شود میّت را در زمین شخصی زید، دفن بکنید؛ در زمینی که وقف أولاد است، نیز نمی­شود. حال یکی بحثی است که اگر در یک نسلی، فقط یک نفر بود؛ آیا می­تواند در آن ملک، تصرفی بکند که ادامه دار است.

إنّما الکلام در وقف مساجد است. که در بعضی جاها رسم است که بعد از موت واقف، او را در مسجد دفن می­کنند. یا امام جماعت را در مسجد دفن می­کنند. ممکن است کسی بگوید چون مسجد خانه خداست؛ و ملک کسی نیست؛ همانطور که در زمان حیات، مسلمانها می­توانند در آن بخوابند و توقف بکنند؛ بعد از حیات هم می­توانند در آن دفن بشوند. مرحوم سیّد فرموده که دفن در مساجد، جایز نیست. در مورد دفن در حیاط مسجد، اگر وقف باشد، همین بحث وجود دارد.

1. - موسوعة الإمام الخوئي؛ ج‌9، صص: 307 - 306 (إذ لم يرد في النصوص أن ولد الزنا ليس بولد، و إنما ورد نفي التوارث و عدم إرثه و حسب كما ورد ذلك في القاتل، و هو تخصيص في أدلّة الإرث، و لا يدلّ على نفي الولدية بوجه. إذن فهو ولد للمسلم و لا بدّ من دفنه، فان الولد لغة هو من تكوّن من ماء رجل أو امرأة و هذا متحقق في المقام، كما أن الولد عرفاً كذلك، و حيث لم يرد في الشرع نفي الولدية عن ولد الزنا فهو ولد لغة و عرفاً و شرعاً. بل لا مناص من أن يكون ولد الزنا ولداً حقيقة، فإن البنت المتولدة من الزنا لا يجوز للزاني أن يتزوّج بها و لا يفتي به أحد، كما أن الولد من الزنا لا يجوز له الزواج بامه. فولد الزنا ولد حقيقة، و بما أنه ولد لمسلم فيجب دفنه. نعم إذا اشتبه الأمر و لم يعلم أن الولد مستند إلى الزنا أو إلى الفراش يحكم بلحوقه بالفراش و ليس بالزنا، و هذا أمر آخر، لأن كلامنا إنما هو فيما علم استناد الولد إلى الزنا). [↑](#footnote-ref-1)
2. - تهذيب الأحكام؛ ج‌6، صص: 152 – 151، باب 67، کتاب الجهاد، ح 1. «الصَّفَّارُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْفَهَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنِ الرَّجُلِ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ إِذَا أَسْلَمَ فِي دَارِ الْحَرْبِ وَ ظَهَرَ عَلَيْهِمُ الْمُسْلِمُونَ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ إِسْلَامُهُ إِسْلَامٌ لِنَفْسِهِ وَ لِوُلْدِهِ الصِّغَارِ وَ هُمْ أَحْرَارٌ وَ مَالُهُ وَ مَتَاعُهُ وَ رَقِيقُهُ لَهُ فَأَمَّا الْوُلْدُ الْكِبَارُ فَهُمْ فَيْ‌ءٌ لِلْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَنْ يَكُونُوا أَسْلَمُوا قَبْلَ ذَلِكَ وَ أَمَّا الدُّورُ وَ الْأَرَضُونَ فَهِيَ فَيْ‌ءٌ وَ لَا تَكُونُ لَهُ لِأَنَّ الْأَرْضَ هِيَ أَرْضُ جِزْيَةٍ لَمْ يَجْرِ فِيهَا حُكْمُ أَهْلِ‌ الْإِسْلَامِ وَ لَيْسَ بِمَنْزِلَةِ مَا ذَكَرْنَاهُ لِأَنَّ ذَلِكَ يُمْكِنُ احْتِيَازُهُ وَ إِخْرَاجُهُ إِلَى دَارِ الْإِسْلَامِ». [↑](#footnote-ref-2)
3. - العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج‌1، صص: 438‌ - 437. [↑](#footnote-ref-3)
4. - الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج‌7، ص: 37، بَابُ مَا يَجُوزُ مِنَ الْوَقْفِ وَ الصَّدَقَةِ وَ النُّحْلِ وَ الْهِبَةِ وَ السُّكْنَى وَ الْعُمْرَى وَ الرُّقْبَى وَ مَا لَا يَجُوزُ مِنْ ذَلِكَ عَلَى الْوَلَدِ وَ غَيْرِهِ‌، ح 34. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: كَتَبَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ (علیه السلام) فِي الْوَقْفِ وَ مَا رُوِيَ فِيهَا فَوَقَّعَ (علیه السلام) الْوُقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا يَقِفُهَا أَهْلُهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ». [↑](#footnote-ref-4)